

فانما هو في الحقيقة
سيرة

الحمد لله الذي جعل في خلقه
وغيره من خلقه ما لا يحصى

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or a note, written diagonally across the page.

Handwritten signatures and notes in Urdu script, including names like 'M. A. Khan' and 'M. A. Khan'.

از برب و جده که هفت مصا چهار در هر ضلعی فواصل و مصالح بنجار
بر در هر خی و قبل و هفده کسر ثا در قرن اعدا دسوی و بخردار
ما علی فرض مبین داده میشود باینر

VI.9 45 12 9 4 45

بنابر این رجوع بعد از دو صفحه مجلدی باید نمود

9	1	10	2	11	3	12	4
9	2	10	3	11	4	12	5
10	3	11	4	12	5	13	6
10	4	11	5	12	6	13	7

٢٠٩ : ١٨٩ : ٤٦ : ١١٩ : ٥٥٥ : ١٢١ : ٩

مراقض غ ل م ق ظ و س ص ه ص ی م

محمود اول ————— نا ————— نے

مرض ل ق وس هی ق خ ص ظ ص ص ص ص

محصولات

مال و حق

بالله
ما غفله من

مظہری مرقسی فیہ منزل و

نہدش دہا خ داد شغریہ

امت لطف حق دستان طلق در خیر مع



لیست کلان ۱۵۰۰
۱۵۰۰
۱۵۰۰

فصل في التوضيح
وهو من التوضيح

وہی اس کی تفسیر

وہو رہا ہے ایسی
وہو رہا ہے ایسی
وہو رہا ہے ایسی

فأمرني السامع لما نطق
بأنما يقول الحرون الثماني

و در هر دو حرف چهار حرف بنویسد پس عدد مراتب را
 جمع کرده در سطر بنویسد و بعد عدد مفردی هر یک را که در این
 ایجاد است در سطر دیگر بنویسد مرتباً و بعد همان حرف را
 بهمان هیئت که منتهی نشده باشد دوباره بنویسد که حرف
 چهارم ایجاد را در مرتبه اول باز چهار مرتبه بنویسد و سطر
 در مرتبه دوم و ده و در هر دو واحد را یک بنویسد چنانکه
 در مثال منقوش خواهد و بعد عدد مراتب حرف را از قرار این
 احسب در سطر بنویسد و بعد عدد مفردی هر یک از اواخر
 که در احصا است در سطر دیگر بنویسد و بعد از تمام چهار
 مرتبه عدد که در سطر ثانی و سطر دیگر منقوش شود در یک
 سطر جمع نماید و آن سطر را یک مرتبه بزرگتر بگذارد و بعد سطر
 بزرگتر را دوباره در سطر دیگر بزرگتر بگذارد و این معنی که هشتاد
 بالاحاد جمع نماید اگر احاد داشته باشد و الا هشتاد را بهشت
 احاد کند و اثنان را هشتاد و اربع را مائت و هشتاد و
 ان باقی را بهشت هشت و بیست و هشت طرح نماید و بعد
 طرح را حفظ کرده بقدر عدد طرح ثانی که داشته
 باشد از صغیر بیست و هشت در بیست و هشت ایجاد
 که منقوش میشود سطر شده و بعد با ضاع طرح تمام از
 آن سطر را در سطر دیگر بنویسد و بعد از تمام چهار

این که در این سطر بنویسد و بعد از تمام چهار
 مرتبه عدد که در سطر ثانی و سطر دیگر منقوش شود در یک
 سطر جمع نماید و آن سطر را یک مرتبه بزرگتر بگذارد و بعد سطر
 بزرگتر را دوباره در سطر دیگر بزرگتر بگذارد و این معنی که هشتاد
 بالاحاد جمع نماید اگر احاد داشته باشد و الا هشتاد را بهشت
 احاد کند و اثنان را هشتاد و اربع را مائت و هشتاد و
 ان باقی را بهشت هشت و بیست و هشت طرح نماید و بعد
 طرح را حفظ کرده بقدر عدد طرح ثانی که داشته
 باشد از صغیر بیست و هشت در بیست و هشت ایجاد
 که منقوش میشود سطر شده و بعد با ضاع طرح تمام از
 آن سطر را در سطر دیگر بنویسد و بعد از تمام چهار

و در هر دو حرف چهار حرف بنویسد پس عدد مراتب را
 جمع کرده در سطر بنویسد و بعد عدد مفردی هر یک را که در این
 ایجاد است در سطر دیگر بنویسد مرتباً و بعد همان حرف را
 بهمان هیئت که منتهی نشده باشد دوباره بنویسد که حرف
 چهارم ایجاد را در مرتبه اول باز چهار مرتبه بنویسد و سطر
 در مرتبه دوم و ده و در هر دو واحد را یک بنویسد چنانکه
 در مثال منقوش خواهد و بعد عدد مراتب حرف را از قرار این
 احسب در سطر بنویسد و بعد عدد مفردی هر یک از اواخر
 که در احصا است در سطر دیگر بنویسد و بعد از تمام چهار
 مرتبه عدد که در سطر ثانی و سطر دیگر منقوش شود در یک
 سطر جمع نماید و آن سطر را یک مرتبه بزرگتر بگذارد و بعد سطر
 بزرگتر را دوباره در سطر دیگر بزرگتر بگذارد و این معنی که هشتاد
 بالاحاد جمع نماید اگر احاد داشته باشد و الا هشتاد را بهشت
 احاد کند و اثنان را هشتاد و اربع را مائت و هشتاد و
 ان باقی را بهشت هشت و بیست و هشت طرح نماید و بعد
 طرح را حفظ کرده بقدر عدد طرح ثانی که داشته
 باشد از صغیر بیست و هشت در بیست و هشت ایجاد
 که منقوش میشود سطر شده و بعد با ضاع طرح تمام از
 آن سطر را در سطر دیگر بنویسد و بعد از تمام چهار

این سطر که شصت در اینجا است حرف شده و بیست و هشت
 منقوش کرد مثلاً اگر عدد یک شد در سطر اول الف را یک
 و اگر هشت شد حاء را هشت و اگر سی شد در سطر دوم و هر حرف
 دو بار اخذ کند و اگر چهل شد در دوم و از هم را و هکذا مثلاً
 در چهار صد و بیست و پنج حرف پنج سطر باقی بماند و اگر در
 و حق علی با معتمد الباقی این طریقه استخراج حرف اول است و لیکن
 حرف اول بعد از این فراخند است که نکند مطلب بجز این است
 که احصا اشارت بی خواهد شد مثلاً یک مرتبه را ثمری عاید شود
 از هزارت سوره و طلب مغفرت و پنج و صا بقدر فزاید بی فزاید
 طریقی بیست و یک یا که با خالک یا شصت و شصت بدانکه باقی عدد
 سطر مطلوب را ایجاد طلب می نمایند و در ثانی باید استیفاء حق
 نمایند و هکذا و بعد از این که عدد سطر ثانی را با اول جمع باید
 کرد و هر فرض را بدست از مقدار و پنج بقدر طرح طرح که باقی معطر
 منقوش دارند و در هر حاصل را معتمد شمارند مثلاً یک مثلاً و اینها
 حل بکشف حمر علی بن کلوم متر جدول الباقی الی الی
 ذکر این الباقی ۲۰۱۶ نصف ۲۱۳۳ سه ۲۱۳۳ سه
 الحرف الحاصل من الجدول نزلت م با تمام حرف من بیست و هشت
 عشر مضروباً اذا لم یبلغ الحرف البیت الاول بلا یبینه فاعلم بالاجبی

حرف سب

ا ب ج د ه ز ح ط ی ک
 ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

حرف سب

ا ب ج د ه ز ح ط ی ک
 ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

و در هر دو حرف چهار حرف بنویسد پس عدد مراتب را
 جمع کرده در سطر بنویسد و بعد عدد مفردی هر یک را که در این
 ایجاد است در سطر دیگر بنویسد مرتباً و بعد همان حرف را
 بهمان هیئت که منتهی نشده باشد دوباره بنویسد که حرف
 چهارم ایجاد را در مرتبه اول باز چهار مرتبه بنویسد و سطر
 در مرتبه دوم و ده و در هر دو واحد را یک بنویسد چنانکه
 در مثال منقوش خواهد و بعد عدد مراتب حرف را از قرار این
 احسب در سطر بنویسد و بعد عدد مفردی هر یک از اواخر
 که در احصا است در سطر دیگر بنویسد و بعد از تمام چهار
 مرتبه عدد که در سطر ثانی و سطر دیگر منقوش شود در یک
 سطر جمع نماید و آن سطر را یک مرتبه بزرگتر بگذارد و بعد سطر
 بزرگتر را دوباره در سطر دیگر بزرگتر بگذارد و این معنی که هشتاد
 بالاحاد جمع نماید اگر احاد داشته باشد و الا هشتاد را بهشت
 احاد کند و اثنان را هشتاد و اربع را مائت و هشتاد و
 ان باقی را بهشت هشت و بیست و هشت طرح نماید و بعد
 طرح را حفظ کرده بقدر عدد طرح ثانی که داشته
 باشد از صغیر بیست و هشت در بیست و هشت ایجاد
 که منقوش میشود سطر شده و بعد با ضاع طرح تمام از
 آن سطر را در سطر دیگر بنویسد و بعد از تمام چهار

جدول

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰	۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴	۸۵	۸۶	۸۷	۸۸	۸۹	۹۰	۹۱	۹۲	۹۳	۹۴	۹۵	۹۶	۹۷	۹۸	۹۹	۱۰۰
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----



والعقاب بحسب الحرف والبيان فانه ان الهياج للذبح الفلح لزم في طح
 الاكبر الرجاء فان رجعة ذرية عنج طهران رجاءة الاكبر والاحسن
 ان يدبر الرجاء لا يبعث الا في حق الفلح المكر حتى يتخلص في غابة الغوصة
 مع الذوب الشهي باس النار فانه ان يتكره لذكره ثلاث مرات
 ويشتعل على دهن الشعر ثم يخلط مع القس للعقد فانه ان اطلق المر
 في دهن الزنب او الكند او دهن البيض وينداي الشعر والراحت منه اطعمه
 طاعل الام كاتر صفت نراج اللب خضرا من الحديد نعين نراج كاتر
 اصفر نعين نجا عشرة خلل لقطر الزباد بنوا لخره وهو في خوفه
 للخل بغيره اربع اصابع ويخلط بعبد ويترك حتى يخل فيصفي بالجر والعقده ويحفظ
 وهو في علل الباء في الخل ايضا ويترك في مكان خفي يخل ويصفي ايضا ويحفظ
 حتى يبر الاخير ويخل الكل وان عرقه جمع الجمع واعقده بنا لينة فهذا هو
 النراج للذبح الحكام مخبر كاتر ثلثه من النراج للذبح خوصه خجاج كل
 مسخوف فيقشر ويحفظ ثلثه من اسهل المتقى في يقطره وينفع به لعل النار
 وخين فخر وجر والجطفه وجر اللام وشكسر الجطفه ورضع الاسرب
 ثانيا بستر من النراج والنراج بالتحفيف والنزف كالدول وهذا ما لا ينفج
 ثلثه من فخره فيصفي ويغرم فاحفظه فان حاطك وقبل من اقدار على
 عجم كاسه النراج لك عشرة اشهر ولا يكون في العاشرة في غا السور كمال النراج عند
 وصوله من الكون والاسهل الذي يورن الكون في حدها من فخره نعين النراج

نورب
 منقوله من مسخوف فيقشر
 وادوية فيقشر

فعله احتاج الحكام في نظهر كان الثلثة الا الاملاح ويزيد الاملاح الفوق
 الطول في فخره الاملاح بلا حجام ولا يمكن الظاهر من الاملاح ووجد الاملاح
 للعدنة اربعة اجناس احدها الرجات وثانيها الشبوات وثالثها البوارق والاربع
 ساير الاملاح فخرها بالبرهان ان المباء في الاملاح والصنيع في الرجات والاربع
 في البوارق والاربع الفاضلة في الشبوات ويصنع من هذه الاربعه انواع
 للمباء الحاقه ومفاتيح الكون وصواب الحكام فاضل للمباء للماء العرام هو
 ان يخذ من شدة الشب والاربع الباروط وجران من العقاب بالجر والاربع
 للقطر من الاخير الثلاث يخل الاحبار ولا تقاس بلا فان ثلثه الثلث وهو
 ان يخذ عشرة من النراج وعشرة من الشب لكس وعشرين من الباه والقطر
 من الاخير يخل جميع الاملاح والاحبار ثلثه الفاروق للقطر من الشب
 لكس والباروط والاحق للقطر من الشب والاربع من الشب والاربع على
 بحسب المنظور ثلثه الاخير للقطر من الشب والاربع من الشب والاربع من الشب
 الوزن وهذا للماء يخل الفاضل لا مائا ثلثه الاخير للقطر من الشب
 والباروط والشب بعد حررق الاخير وهذا يخل الاحبار الفاضله
 ماء اشبلا والمباء للشمس يخل الاملاح ولا تقاس ولا اجناس الفاضله
 بل يخرجه من الاملاح وان اضعف الحلال النار البنية يصير لحد يخل كمالا
 منقحا كالعباد وهذا احسن كلبسات الرجات والاربع في يمكن عللها
 بالشمس النام وكلبسات بالانقاس والاربع والاضل في نظهر الانقاس

نورب
 منقوله من مسخوف فيقشر
 وادوية فيقشر

هذا هو الماء الذي
يستخدم في الطب
والذي يسمى بالماء
الحار في الطب
والذي يسمى بالماء
البارد في الطب

الظفر من جنس اللدبر بدل الماء الفراج يجلد في فخلها في اخرب الاوث
ولا يحتاج في مثل الغضين الا اكثر من ثلثها ايام واجبه الله لا شك لان
كتابي هذا الحسن من كتابي الفاضل الجليل وسائر الفوائد لا ينفك ذكرها السر
الحكمة بالمرء وذكرها الفاضل الجليل من السر ولا يظهر وقد اظهرت
اسرار الحكمة وخراجهما في هذا الكتاب كالفوائد الطيبة والاعمال
الله ربه واقرب اليه انه هو الحقار الله الموفق لا ستراب له وقد
ذكر الحكيم في حل الزين في ثمار كثير ولا يسهل فحاله ان نأخذ كتابها الحار
الحلال في جعل الماء يجلد الزين والراج الغيرة في فصيل الزين في حل الزين
سرف فمصيل الزين المصعد سبع مرات في فصيل الزين من الراج
ثم يخلط الفلح مع مثله من الزين المصعد من الراج سبع هذه الماخنة
قليل قليل في صلابه الزحام فان الزين يصب بوطير الماخنة محال
كالماء في ينقص من الماخنة اصلا كل يخلد داء الثعلب المسوق في
صفايح الفلح البلاء وهذا من اسرار الشفقة بالخوارق وهذا الزين للحلول
مخرج بالافاس والاحباب ويحلها وقد ينبتا من مائة في هذا الحل
من كان الكبر العاني والجراني فذوق من اسرار الكثرة وقد كفت
لك بالكفت الصريح وليس فيه من وكمات اصلا والاهل الا هات
الثانية والمخارجه بالاجاد وانما تكون الكبريت والزراخ وكل منهما
لا يكون دهنانا ثابلا بالماء الحار ولا حار في ثوبها استقطارها
بالماء الحار

هذا هو الماء الذي
يستخدم في الطب
والذي يسمى بالماء
الحار في الطب
والذي يسمى بالماء
البارد في الطب
هذا هو الماء الذي
يستخدم في الطب
والذي يسمى بالماء
الحار في الطب
والذي يسمى بالماء
البارد في الطب

١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢
١	٢	٣	٤	٥	٦	٧	٨	٩	١٠	١١	١٢

بالماء الحار للمسمى باسم الروس فانها تصير من بهن الماء دهنانا ثابلا كالزيت
وهذا الزيت كبريت القطر بالماء الحار واما نظيرها ونظيرها فانها
يكون على الفلح والمخلج الحار للمدبر فانها اذا سقي بها في الشمس او في
الشمس الغضيرة مرارا كثيرا بالحق المبالغ البليغ التام ثم غسل بالماء الحار
فيختصان من لادمان ولا يسلخ واما نصيب الزين في ثمار
يكون ماء الغيرة بعد شكتهم من الجبر والظفرون وبياض البصير
سجرات فان هذا الماء يجلد بالماء الحار كالرصاص وطريق ماء الغيرة
يؤخذ اربعين مثقالا من الماء الفراج ويخلد فيها عشرة املاك ثم يخلد
سند بل حصى في من الماء الثلث ثم يصفى الماء ويضاف اليه مقدار نصفه
من العطار فيبغض بالفلح ولا ينفق ويرى الفاطمة عليه سجرات وبعد
نقطة الساج يخلط هذا الماء في الزجاج ويختم عليه الشح وهذا الماء
يوضع المرهم باليد في كالتصاص فيصير الزين في الراج ويؤخذ
الراج او الزين في الاصغر الحار في فريضة ثم يخلد المرح التوفيق مثل المرح
والثاني امثال الجبل في وضع عليه ماء الكبريت ومن الجميع
في اناء زجاج ويد من باخنة لوط واما الجند منعقد منقح
بطرح واحد على خمس من الخاس يجلد واحد يصير في خالصا واما
الفرق في خالصا واحدا صحاف واما العطار في ثمار ثلث مرات
يصير كما وصفنا من وضع عليه من فلان من الكبريت في ثمار ثلث مرات

هذا هو الماء الذي
يستخدم في الطب
والذي يسمى بالماء
الحار في الطب
والذي يسمى بالماء
البارد في الطب
هذا هو الماء الذي
يستخدم في الطب
والذي يسمى بالماء
الحار في الطب
والذي يسمى بالماء
البارد في الطب
هذا هو الماء الذي
يستخدم في الطب
والذي يسمى بالماء
الحار في الطب
والذي يسمى بالماء
البارد في الطب

احول

أقول وأما النفق اذن المسلك يحتاج الى شرط وثبتات فذلك
ان لا يحتاج الى ظهر بل غالب حرك باليد بالمال المصنفه والنفق
في بعض مرقات المجرى كالأقل والمراج والعقاب فلاب من نفق في
الخل المذاب فيه ثم يجمع مرث وفي القلي سبع مرث وفي الثبات
سبع مرث فائدة فله في كل الاحاد وحسبها بسبعه فبعثا
فاستخرج عن الناس وهذا انك الله فلا تظلم عليه خيرا له فهذا
واما من لا سائر وهو اصل المصنفه ومما دها وهو من الماحي
وصنفه ذلك فخذ فداطها اربعة اشبارها وحسبها شبرا
واربعة اصابع مستوية الجيطان علوا وخلا من جديد او تحا
الحجر صابرا على النار ثم اجعل فيها من زبد الخيل وزنا من زبد
الطعام وزنا ومن الجيع بول الاضراس ونفس حو مثل الحصى ثم
اطعم القدر منه الحماره ثم اخذ ما تريد حله بعد السفيه
مالقناه او اشفي به غيره فليلا في الافراح ثم اجعل في فارده واما
شده سها وانقى على النار بلده مبلولة ثم ارفعه في وسط الزبد واما
شده من القدر وثوق عليها وغردا مصفاه من الصبح الى وسط النهار
ثم اطع الوفه ساغه واحده فخرج القاسره فخذ الدواء فيها
محلولة مثل المبالا فضل لها بل في اقل زمان وذلك كله في ثلث
الاقوي نصف جم واعلم ان كل القوه المصنفه كدور من دورها في راسها

أقول وأما النفق ان هذه المسئلة تحتاج الموسط وثقبات هذا
 ان الاسر يحتاج الى ظهوره بل غالب حركه بالباب بالناسفة والظني
 في بعض مركات المجرات كما الظل والمراج والعقاب فلاب يظني في
 الخلل المذاب فيه ثم المصير مركات وفي الظلي سبع مركات وفي المجرات
 سبع مركات فاما نفسه في كل الاحاد وحسبها بغير طبعا
 فاسطره عن الناس وهذا امان الله فلا تطلع عليه خيرا له فهذا
 واما من لا اسر وهو اصل الصنفه ومخادها وهو من الهامى
 وصنفه ذلك تاخذ قدر اطرافها اربعة اشبارها وخرصها شرا
 واربعه اصابع مسوئه الجيطان علوا وسفلا من جديد او فحا
 او حجر صابرا على النار ثم اجعل فيها من زيل الخيل وزنا ومن زيل
 اللطام وزنا ومن اللجيج بول الاصهار ونبش خوص مثل الحصى ثم
 اطعم القدر منه الحار سه ثم تاخذ ما تريد حله بعد اسفنه
 بالفتاه او ان شفي وخرقه قليلا في الاقداح ثم اجعله في فاسه وحر
 مندره بها وتلقي على النار في البدة مبلولة ثم ارفعه في وسط الزيل وحكم
 مندره من القدر وتوقد عليها وتحرر مصفى من الصبح الى سحر القهار
 ثم اطلع الوعد ساعه واحده فخرج الفاسه في فخذ هذه الدعاء فيها
 محلوله مثل المعال فقال لها بل في اقل زمان وذلك كله في ثلث
 ولا كفى نصف يوم واعلم ان كل الله الصنفه وكره الناس ولم يردوا ولا ما

[illegible]

مجموعه سقح و مردن نرث ۵ اگر چه خصم را در این کشور با نیزه و شمشیر و خنجر و کمره

محرم الحرام ١٢٨٨

حلا^ص اج ص ق ح ف و ی دن ز ن ت ه اگر چه خضر را دانا بنامش هم بجا از ستر حضرت می که عظم تر کسیه باشد



لا يرضي الله
 من لا يرضي الله
 من لا يرضي الله

من جرح نفسه
 لا يرضي الله
 من لا يرضي الله
 من لا يرضي الله

من جرح نفسه
 لا يرضي الله
 من لا يرضي الله
 من لا يرضي الله



من جرح نفسه
 لا يرضي الله
 من لا يرضي الله
 من لا يرضي الله

[illegible]

و بعد با ناله سیاهی او را بگویند و یکی بر روی سر او می نهد و طبع او را
شعله را که اخضر و زردی هر یک را با ناله می شنود و در آن وقت که ناله می کند و در آن گاه
بمیان او دفلی بریزند بعد با شعله که اخضر و زردی هر یک را با ناله می شنود و در آن وقت که ناله می کند و در آن گاه
فایده دهنده طبع است و در آن وقت که ناله می شنود و در آن گاه
شعله و زردی که ناله می شنود و در آن وقت که ناله می شنود و در آن گاه
که با ناله می شنود و در آن وقت که ناله می شنود و در آن گاه
صله و زردی که ناله می شنود و در آن وقت که ناله می شنود و در آن گاه
او را با ناله می شنود و در آن وقت که ناله می شنود و در آن گاه
یک زن که با ناله می شنود و در آن وقت که ناله می شنود و در آن گاه
در میان ناله می شنود و در آن وقت که ناله می شنود و در آن گاه
در میان ناله می شنود و در آن وقت که ناله می شنود و در آن گاه

طریقی

[illegible]

الحمد لله

واما فطر الميت او الشريح عن مفرقته وحب استغاله وهو حبيب ايضا
 هذا شئت من الميت واطبخه باء وشد مع قليل من طين لاصفر واخلطه
 ببقيا الماء ثم صغفه عن بقية الماء والطين وخذ له الماء والطين وهكذا
 الى ثلث مرات ثم اجعل في فمها انصب عليه انيقا او نر عليه شيئا من الزهر
 حتى يصبه مثل الحصى وطمه واطعل برزاسه احوال ثم يثقل ثم يثقل
 ثم يثقل يثقل فتاوى او رايا مثل حوز خاسر مكنس خولج كره اب لاج حمر همد
 ابن الجاسست كظالمه كره جزر وشفق هر ودره دره مطين كره سرشرا
 حلكه دره زعفران كره بكتب شغیر دره عرون نای نای ادره اسود شجوف دره بن
 زعفران پس عروق وروغن صفر البقی وشمس كره چنانچه در صغور در كنند
 تا صغیر دهد وضمه را عمل الشمس استحق الخنجر وشفق با الزاج والعباس
 واشوق واهلك لادیه ثلث مرات یخرج احراق منوره را علی القدر یصیر شمس
 عن جابر السعید ان حضرت البراء مع الريح الاصفر ثم صعد الى رفیع فها قبضت
 مكنسه وان استنزلتها انزلت حبل اصفر با زنج الذهب الخضر مریح واد
 بان علاج كنند همد است نغمه خیره كه طعم بارد غار بارد مریح بارد
 امیزد بارد اسیر مثل نراج طی نزال الخضر لاصف اجزای را نصف
 را دلو كه بخور از او با صغیر و كیب كه سود علاج و ان موز
 پنبه مریح ادره را با شکر بگذارد فذله با صغیر و بر صغیر با و زنده الخ و در
 جمع شود و بگذارد و ضایك دره و لاش زغال اهری و شمس و شمس اب

[illegible][illegible]

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the letter or a separate note, written on a piece of paper with a decorative border.

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بار خدایم را از قلم بر دل
 امانت دارم که در این
 روزگار بدین بدین و بدین
 بشود و نظر صدق و شایسته
 از مردم و صوفیای عالم
 بفرستد که از این
 ضعیف و حقیر و نادان
 مؤید و مدد دهنده ای
 در این دنیا و آخرت
 نماید باین مردم
 مایه حیات و سعادت
 کفایت و کمال
 فایده و نفع
 نعم و کرم
 تا این که در این
 دنیا و آخرت

3



بسمك شانه الفجر قال سنان اخذني بالبالا
والسور لا تكسب اذا خبت الريح الشبا فلهذا امثاله بالروح جعله
لكنه مرث وش والصا على الم وجد يفتك الحجاب واشتاق الى الش
ويعد ذلك ان الاحباب واشتاق ولا احباب وطرح وهر على عثره من
البحر من شمس كمالا وقال اذا حلت الشمس بالزهرين بالنار وصوت
عن البحر لعل لا يحتاج الى الغلبة مرث في الكمال نسخ شرايا فاما الخلط حشان
وهو الذهب المحلول في الزهرين للزهر وصفه في شبر ينفى المراج فلا ينفى
الى العدم هذا نافع للضمير مطلقا لا مختل من خلوان السريان لان
فيها نفع الكمال يحتاج رجوعان حشان من ارج سر فيها واسرع حلها
وانفق مزاجها فحلها فوم بالذهب ولا مستطارد وخط بالحق والضمير
معه الذهب ولا احصاء ولا مرث اسرع حلا في اسرع وقت مرثا خذ المر
واخذ بالزهرين الكبر والحد الذي في خطه لا يخفى في الفرج مثلا الكبر
حصار الدهن الرطبة والخلط الكبريت لان سائر ونقص في الكاوين سبعة
اوام في خبز ان سوي وان لم يسور في سبعة ان الكبر لم يخلط بمثل محلول
الزهرين من ملحة المشوي لكن يحتاج بعد انقضاء عنها بالاستنقا مرث
مرثا وبعد الخلط عتقته بجزء ايام في خبز ايضا من الحلال نابتا وحسنه
الوان فضيل والله لم ين هذا الحد في الحلال لله رب العالمين
فانفع من اهل البحر والسعدان والمغبان وكن في طاعة الله

بسمك شانه الفجر
قال سنان اخذني بالبالا
والسور لا تكسب اذا خبت الريح الشبا فلهذا امثاله بالروح جعله

بسمك شانه الفجر
قال سنان اخذني بالبالا
والسور لا تكسب اذا خبت الريح الشبا فلهذا امثاله بالروح جعله
لكنه مرث وش والصا على الم وجد يفتك الحجاب واشتاق الى الش
ويعد ذلك ان الاحباب واشتاق ولا احباب وطرح وهر على عثره من
البحر من شمس كمالا وقال اذا حلت الشمس بالزهرين بالنار وصوت
عن البحر لعل لا يحتاج الى الغلبة مرث في الكمال نسخ شرايا فاما الخلط حشان
وهو الذهب المحلول في الزهرين للزهر وصفه في شبر ينفى المراج فلا ينفى
الى العدم هذا نافع للضمير مطلقا لا مختل من خلوان السريان لان
فيها نفع الكمال يحتاج رجوعان حشان من ارج سر فيها واسرع حلها
وانفق مزاجها فحلها فوم بالذهب ولا مستطارد وخط بالحق والضمير
معه الذهب ولا احصاء ولا مرث اسرع حلا في اسرع وقت مرثا خذ المر
واخذ بالزهرين الكبر والحد الذي في خطه لا يخفى في الفرج مثلا الكبر
حصار الدهن الرطبة والخلط الكبريت لان سائر ونقص في الكاوين سبعة
اوام في خبز ان سوي وان لم يسور في سبعة ان الكبر لم يخلط بمثل محلول
الزهرين من ملحة المشوي لكن يحتاج بعد انقضاء عنها بالاستنقا مرث
مرثا وبعد الخلط عتقته بجزء ايام في خبز ايضا من الحلال نابتا وحسنه
الوان فضيل والله لم ين هذا الحد في الحلال لله رب العالمين
فانفع من اهل البحر والسعدان والمغبان وكن في طاعة الله

بسمك شانه الفجر
قال سنان اخذني بالبالا
والسور لا تكسب اذا خبت الريح الشبا فلهذا امثاله بالروح جعله

وعلى البطلان ولا يحصل الا من جهة النور كما سلفنا وجدنا في احوالهم وهو ان يسبح الله
 مع اجمل عشرة طهر العشر من ايام العشرة ويذبح في وسط كل من العشرة بوطنة
 الطينة فيصير فيكون سراج لا يخلو في ذلك يتخلل من النور ويكون ان
 يخرج المولود يحصل من العشر المذكور من الخصال المطهر بالماء العشر عشر اسقط
 من حق البقي في قدر العشر من ايام وهذا القرب عند الملام العشر يكون نصيبا
 من الاموال وان وضع هذا القرب الى عبد الله من بين المصلين
 في ذلك الصعيد في سبع بضع مائة من ايام في جز منه على عشر من الفين
 المليون من المليون شيئا على الفين حتى يكون في العشر من ايام وهذا القرب لا
 وصفيه عشر من ايام والعشر الا من عشر من ايام وينتهي قليلا قليلا ويصير
 ويحيط بثلاثة امانه من العقاب ليعطي ويصير ويوضع في قدر فخار مجرول
 من الطين غير مشوي ويطهر فيه ويذوق في الجهر ويذوق عليه نار في ثلثة ايام
 والبالبر ويغلي حتى يبرد ويؤخذ كذلك ثلثة ايام ويبرد ويخرج ويوضع للعلل
 في قدر فخار يندى مغطيا بجلد لا يصفي بالصبغ بل بالقطر على ايام
 في حفظ الملام هذا يسمى اعدا اصيل في الاعمال ثم خذ يارة الشمس وارجعه
 وشمع عبد الله بالنار واسحق حتى يهباء وياهم بعد ثلثة امانه
 من العبد ان شئت اذ غمر في النار ويطرح منه واحدا على عشرة الف مرة فيجلد
 الواحد على الخلا من ثمانين مرة وان شئت ثلثي الف مرة بهذا الدهر من فوم
 الحان ثلثي وبعثي وشمع ويطرح على عشر من جمل واحد وان شئت

بعد

بعين يار قد فرغ من سجد فخط وشمع سبع ايام فطهر واخذ المليون من روح
 الصغبر فخلط بين قوا هذا هو المسمى بياض من ايام يخرج منه روي على ايام
 من ايام يدون المليون اما تكليس الذهب هذا الذهب المكون وحلقه بالشمع
 والطوبى ثم روي وشمع وشمع روح الميثاق المالكه فاما حبر الميثاق من العشر
 التي في حق من غير الذهب ولا ينقص من الذهب ويا نصيبه مكلما خذ المليون
 والشمع روح الميثاق على العبد فله الذهب وان من الذهب فريضا او ايام او ايام
 نصيبه مكلما اوخذ المليون المالكه والشمع عبد من المليون واخذ في وضع
 في الفقه مثل المليون الاسفنداج وفي ط الاسفنداج ووطنة في الفقه
 عليه شي من الكبريت السلي في وسط في الوطنة وخط الله على الجمل
 ويا من يار الفم ثلث ايام باليهما واما تكليس الفم فخذ المليون ايام
 صاف وان من الحاب فريضا فان ثلث نصيبه مكلما فخذ الضياء
 من ايام وضع عليها سدر فخذها من الكبريت على ايام يكون مكلما واما
 تكليس فشر البضه فخذ القشر وطهره بالماء والشمع في مكان موفى من
 البارط وضعه في الوطنة على النار المان حتى يكون مكلما في ايام
 الساعات ولا يحتاج الى الاون واما تكليس الملام ولا يحتاج الى الفهم
 فكلها حها في الاون واما طهر البضه التي هو الفقه المجرى فكلها
 نار في الاون مع اقمه على المليون ويا من تكليس مثل فشر البضه فاما الملام
 نصيبه مكلما فابلا لا يخلو واما اذا كلس مع الحبيب لفلسفي

بالدواء البعث التي لا يحل كنفه في الاقنون سبع ايام وكله بعد التجربا
 البارط قران سر في الفسرة للكلن فيصير حيا من العجائب واغرب من ما
 الغريب ولكن يحتاج الى صاحب الحبيب من الفسرة والململ احمل الى
 اذا وجدت طع القوم نزل فيهم كان خذ وضعت في الوطفر وطبقها فضعه
 في الاقنون اربعين يوما الى ان ينفصل الكبريا فاذ صا ما سمع كونه الكبر
 الا كما سمع فتنبه لوبت القوم اذا وجدت لا يحتاج الى ذكر وانق ورواها ولا
 حلا انظر الى لم يكف احد من اول الا صاحب دسركا كبري شرا نذر ان
 خذ روح النوايا والتم العبد في هذه العبد بالنا بالطفه ولا تقهر الروح وان شئت
 لاجد لياها من شفي بالهون المالك الى ان يجرى بالذلة والحرارة والبرق من حرقها
 من الخاسر بعد جلدان والثالث خذ النهر في الفسرة واليهن وبعده على
 الصاويون واليهن للصعد مع ذك الفسرة والعبد الصاعد واليهن للجلد
 وحل كبر العبد الى ان يجرى ويغفل ويطلع منه واحد على عشرة من الخاسر
 بل واحد والخم عليه مستطير لطيفة الى ان وصلت اليها الا بعد وضع
 الباب بلبس مسبك لا سباب وهو عند الرجاء والمزج الاصفه في هذه
 خذ روح النوايا مثل للرجعة والتم انما العبد الشرف وضع عليه ما الكبر
 نصف حزن الحبيب في انما يحتاج ويدس بنا الحنفية يوما واليهن مجده معه
 سقند من حقا انطرح منه واحدا على خمسة من الخاسر يحل واحد
 ثم واحسن منه في التراكيب هو ان ياخذ الرصاص ويذاب في قنفر

فروعه

ثم وضع هذه المنقزة على الماء البار حتى يهل الرصاص فيوضع على الرصاص
 حبر جود ثم يوضع بين من في مكان الرصاص ويختلط الطرح من
 الخاسر حتى يهل الرصاص ويحل الرصاص ثم يصفى هذا المحضر الى الفسرة
 في الفسرة لطيفة في من شئت الفسرة فضعه الرصاص في عانة البار واد
 القيت حرق اسن على عشرة من الفسرة ويطوى واحد منها على عشرة من الخاسر
 الذي يجرى على الرصاص وهذا الجيد المحضر هو في الفسرة اكثر الحنفية في
 ولا القيت حرق اسن على عشرة من الفسرة فيطرح في الرصاص وفيه الحنفية
 الفسرة في الرصاص والصفاء لا يفي فيها في الفسرة والسران اصلا

صاحب دوايان فيصنع الطبيب فانفتح الكلام فاقترى على الانكا في كبريا
 وعجبت من المارة فاختفت في المدة من من المراج الفسرة والتمه ما هم
 من الشايج الغدوى ودرهم من النوايا والمجندى ودرهما من الفسرة
 ودرهما من الزهر ودرهما من القنبر ودرهما من الماء وخالط على فليل
 من العسل ووضعت في الوطفر وحببت بطون الكبريا في حنفية الطبيب
 واوقدت عليها النار السليبين يد ويد خرجت ما في وزيت نا انما
 ليد قصا شمس الطيفان قد ردهم خالصا فضع في شلال في ونام
 من دوى حصار من اخر الاجاب وجدت شيئا في انما في الخاسر
 تلخذون درهم من راج الاسا حنفية حرق من خنا الفسرة ودرهما فلفند



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق العالم على ما نرى من الحكمة وقضينا على الجاهل بأمره
مما نرى من الشريعة والصلوات والسلام على محمد المبعوث محمد وآل الصالحين
بالنص من المستغفر فيهم الصالحين وعلى الذين كمال ولا يصح جلد في حق
الحجاب ولا يجد فان هذه الرسالة في دفع حق علم الميزان مرشدة على
المزاج والمقادير والآلات وما فيه النور وهو السعادت للذين لا يولوا
ان العالم الا لله المستحق هو العلم المسمى بالميزان والفرق منه اقل
الاجناس والخاصة له عين الكمال وهذه الكمال سر كما في هذه الاحياء والافعال
الحكمة ما بالنداء او سائر الميزان وكل منهما ان كان من الضابط يسمى بالطريق والاعمال
واذا كان من الاحياء والطاهر يسمى بالطريق الاخر وكل منهما انما يكون متفاح العمل
وهو الماء الاول للخلال المستخرج من الارواح الذهبية المصطفية للاحياء
وقد ان النافذة الكامنة في الارواح كالحق في الغزير في في الحيوان اخرى
والماء الصافي في التخليل والجمع والاخيرة والاسرار الاخرى ان الباقية
لا تدرب بالنار الشديدة ولكن بماء ارفعنا بالماء العادي كما تدرب
بالماء الطيب في جوف الحيوان واخرجه منه ان الارواح

وهو المزاج الاخر جزا من التخمير ويطلق في الثوب في اثناء المزاج حتى يخرج قو
المزاج في الثوب ويخرج المزلوك الى ان يبرد ويخرج من الثوب وارجح مزاج
الحامس ويطلق في الثوب خمس مرات بعد مثل الذهب الثاني
وجدت طريقتا في تجميع العبد بل المزاج ويخرج بالجلد ثم يصفى
يصفى من رطوبته التي في شراها فيخرج مع مثل هذا ويصفى في قطرات
صفيرة ثم يجمع الصاعد والفلد ويصفى ويصفى حتى يجمع العبد
لم يصفى فهذا العبد الحلي الثاني يجمع ثابث جراح ثم يجمع منه
مع صفه من الشمس ويرس في الشمس يوما وليلة ويخرج به الثوب
ويطبخها ثم يسلط الملقح وهذا الحظ عن جمل هذه



[illegible]

ما بها محل الخلابة ان يوجد فيها ما في غيرها ووجدنا هذا
 من هذه الامكان الارضية فهي الاكبر واخرها لكن في ما كانا سهره
 الاحمال سواء كانت في هذه طوائف او اعادة من النهار فهي الطريق الاقرب
 والطريق الابعد فمما كان من الاشياء السبعة المعدية فان بعضها
 سطره وبعضها مكثه وبعضها محلوله وان لم يكن محلوله بالفعل في
 كونها في هذه المثل البقاء والبقاء والبقاء والبقاء الا ان
 مدام الثقل فيكون في الماء والدم والدم يخرج من الثقل والدم
 فيكون في الماء والدم والدم فيكون في الماء والدم فيكون في الماء والدم
 ماء الماء والدم فيكون في الماء والدم فيكون في الماء والدم فيكون في الماء والدم
 المكثه فيكون في الماء والدم فيكون في الماء والدم فيكون في الماء والدم
 الاحمال الثلاثة في الطريق الابعد بعد ما من اقسام الخلابة والدم
 اقرب منه عند هذه الحكما الفضية الثالثة ان المركب
 الاحياء الغريبة اذا خرجت بالامر السليبي استحالة الذهبية اي
 الفضية فيكون في الماء والدم فيكون في الماء والدم فيكون في الماء والدم
 بالاشياء الغريبة فلا يخرج خلاصه الا بغير العلم ان يكون الحكما
 وهذه الخلاصة ان كانت قضية في حيدتها المهر من الفضية من
 المد والافطار في الطريق والدم في الماء والدم في الماء والدم في الماء والدم
 يكون نقصا في الماء في المزدني والقيام على الامتحان وان كانت

في بعضه في جديها اوصاف الذهب الخالص من النقص والانهيار والاذنير واللا
 والحرارة الشوية الصفة الذهبية الخالص لا اوصاف المذكورة في الفضة والذهب
 فلا يوجد نقصانها من الذهب على العكس في الرزق والصغار والقيام على التخليق
 ونقصانها انما هو بالانقلاب الى المعدن من نير المنان وفيه خصوص
 العنصر من اذنه والبرج بر احد من الحكا الا ان الامام الجليل في الخواص
 وقد اشار اليه الجليلان وهو الذي كمل ثلثه في علم المنان وهو تركيب
 الخواص في الفضة المعدن على المنان المخصوص وقد ذكر الفروع في المنان
 في غاية الكتمان خوفا من وصول العلوم الى ايدي الكمال غير المنان في افرس
 الاشياء **الكثير من الاشياء** ان المركب من اجزاء الغريبة المكسرة اذا
 اشترج بعضها بالبرز للعلوم يكون هذا المنتج بالاشتغال ببعض جواهرها
 مشعرا بالوقوع على الخاص ان كان للباقي وعلى الفضة ان كان للبرز ^{فمنه}
 فيميل الخاص نحو جواهر الباقي الى الفضة وفيها الجليلان على التماس في
 الرباط الا ان في هذا الجدي قبل الجليلان سواء في الشيء والامر في امره
 السواء بالجد في ولا ملاح حتى يكون من الفضة الجليلان وهذا هو
 من الاوصاف الموجودة في جواهر الخاص في قوة الاحالة في خلاصة الجوهر
 ووجه الاستدلال في خلاصة الخاص السواء في الاشياء الغريبة الخارجة
 في المعدن وقوة الجليلان ثم الجدي المفضل الى الفضة وانما انقلب
 خلاصة الخاص المفضلة للجواهر الى الفضة الخالص

ينبغي

ينبغي هذه الاشياء الغريبة على طريقتها كاشياء المخلوط بالفضة المعدن قبل
 اصلاحها بالبرز وايضا خارج هذه الاشياء الغريبة هي من قبل الجليلان ليس بها هذا
 الجدي قبل الانقلاب وكذا الحال في الفضة المخلو على جواهر الجوهر سواء الجوهر
 فيلهم فيها اجزاء الا ان الاختلاف في الاشياء الغريبة الموجودة في الجوهر في الامتياز
 والمزاج وانما كان التركيب من الاجزاء المكسرة لخروجها بالتخليق عن الجدي
 للامانة الصنيع والافعال الا ترى ان الامور يخرج بصنيع الخاص المكسرة
 للخطوط بالبرز بدونه لا اشراج ولا ظهور في الاسر في هذه الجوهر اذا اشترج بقا
 الفضة من جدي الخاص وليس خرب منه ان الاسر في هذا الصنيع يغلب
 الى الفاسية في العود والمد والظفر من الذهب مع المنان في الاسر واد
 ذاب هذا الجوهر الجاهل المصروف ينشأ عنه الجوهر من اول وقولها اوصاف
 الخاص بالقطر فيبقى الجوهر على من الاول اسر باسودام منه الذهب وهذا
 دليل على الاستدلال في الانقلاب ليعود الصنيع المفضل في الاجزاء واما
 كان هذا الصنيع في الاجزاء المكسرة مبرور فصد الحكا الى لطيفها
 بالشمس ليزيد رعايتها حتى يتصل طلبها في الجدي الكثير المفضل
 المشبه للامانة ان الاجزاء المكسرة اذا خلقت بالاشياء والمخلو في كل
 من الجدي لانه الى الرضا بالاكسبة في جدي في الانبساط بالبرز طائفة
 وقوة الشمس بالجدي للامانة وقد صد الحكا فيشمس للجدي الاخر في نقل
 الصنيع الكثير اليه بالتقليل الجوهر الانبساط الجوهر المفضل بدونه من حدة

ليجديها



لا يوجد في هذه الحالة فان هذه القوى ما ذن الله تعالى لا توجد في
 المركبات من مياه الاحياء كبر من الجسد والدم والصبغ والماء
 فكما ان الكبريا لا يفران للحرارة فبالايجاب لا يصغر من حجر القوم فتصا
 هذا المردود بالاحياء المحلولة بالسر لما في في وزنا جسمه بخلافه
 هذه الاحياء وينقل البرق ما يخرج من النار وان كان هذا المردود في
 الماء المحلول مقدار عشر مثاله ولو كان اربعه دراهم مثله فزيد مقدار اربع
 دراهم فقط فبقدر البرق اربع دراهم من الماء وكذا هذا الجوهر الكامن
 من اجزاء ما في واحد منه على ما متقال من الجسد المناسب بحالها
 بالصبغ النام الى عين الكمال فلا كان تقم هذا الاكبر في الميزان اليان
 عنه للظواهر من علم الميزان وهذا الميزان متناح الوصول فان كان
 في ابواب الجحيم اتم الاجزاء قبل فبعض الماء لا يجلون فان الاكبر النام
 لا يمكن فك الحجاب وهو بغير الماء بعد لتنا في التمام والكمال
 للشيء الثاني ان الميزان الكامن من اجزاء المظهر بالاملاح في
 بغير الظواهر فلا يحتاج الى اخراج الاشياء الغريبة من جها
 قبل التراكيب لتساوي بل يحتاج الى الجلال والاكبر ككائن
 من اجزاء المظهر ككائن الماء الجلال فزيد الصبغ لظهورها من الاشياء
 الغريبة الماضية لا تنبسط هكذا الحال في الاكبر الكامنة من هذه
 الكلمات فانها بالجلد لها بالماء الجلال تكون في غاية الرخاينة

في الجواهر

في الجواهر الكامن منها في غاية اللطافة والانبساط وكثير الاصباح
 ولا يفر الاحياء الا بالجلون الا بكثرة الصافي الى رتبة ما لا يصغر
 فيه قوة الاصباح ولا يلد ب له عين الكمال ولا يحصل هذه الميزة الا
 في صفة الام في هذا العبد والحول طهر في الميزان لغزير الى باب لا يصغر
 الا بعد عليه ستة ايام ولا كما سبها كائنه من طهر في الميزان شئ اليان
 الا صغر في حرفة الخاص ولا بد في ان يعلم ان الذهب كائن بالجل
 احسن اريد الصبغ ولذا يسمى الذهب الطاف اي الواسع فصاح هذا
 الذهب في التعديل بالقباح وهو الغر الميزان وميزان عشر الجوج
 على راول الجلال والحق في ان يكون الغر ثلث الذهب في حصة
 في تعديل الميزان حتى يكون الذهب الطاف كامل اجزاء للشيء الثاني
 ان الميزان من جسد واحد انما يكون بالخارج للطلاص من الجسد القائم على
 النار كالجسد والخاص والطاهر في هذا الجسد الصالح ان كان اسير كالتصا
 اذا صغر كذهب ينقل الى عين الكمال بالجلون وهذا لا يكون الا بالخارج
 الاشياء الغريبة كما باليوافق او بالماء الجلال وكما لا كما سبها يكون
 كل واحد من اجزاء الناضية بالنضيف والطاهر بالماء الجلال الجلال بعد
 ان لا تروا ما في حيزه في جوارها على الصبغ بالسر النار والاكبر
 فيكون من تكليل كجسد بعد خذا الغر فان او الميزان بالماء الجلال
 وهذا الطريق يسمى بالطريق الحائلي لكون الجسد وحده مما لا يجوز

الاكبر او الاحد التبرين بنديهم المتاحه واما التبرين فليس فيها صبح
 نريد من هذا صبحها فلا يمكن الاكبر منها مفرها كان او متجسعا
 فالمصبح بجسد الامر المحلول في الحال في التراكيب الكائنه منها ولا فتره
 واما التبرين فنافر من النار فكيف يمكن منها جوهرا الذي الماخر
 بالاجار واما التبرين المصروف في معدنه فهو جوهرا اكبر لا يجب فيه
 واما احتياج الماهر الى الفاعل ليس جوهرا لاجار واما جوهرا في الجهر
 فبالغرض فيها فهو النار والله الذي لا شراب له بل هو واحد على كل
 فليس من الحكاه وهذا من سر الله اهلك ولم يصرح به احد الى الان
 واسمع كلامي جميع فادركه فان احد لم يصل ما وصلنا على ما هو
 عن فلا سفا على الاسلام واما الاصح الاخر الذي جاء في القرن التاسع
 واخر من اكثر القوم من الدليل والبرهان على ان النار ليسها انوارا
 في البرهان ولا تغفل عن جميع كلياتها فاعلم ان هذا لا ينبغي
 للرب **الثاني** ان الذي وجدنا من الاكبر الذي في الصبح
 والانبساط والفضة ايضا جدها من الاكبر الذي في الصبح فاما ان من
 الاكبرين في افلاكيه لاجار النافذه التي هي الكمال في البرهان فانها
 من الشروط الاخر في الالف بالاجماع وهذا الشرط في الحقيقة حلون لا
 لغرض الاكبر ليس البرهان فان الاكبر لا يغلب على الاكبرين بل
 هذا البرهان والفضة جدها من الذهب في الثقل والقيام على

الندى

للندى والحرف الذي لا يخلو ومقارنته له في الذهب والفضة
 واللبنة والقيام على البرهان مع الطاهر للوجه لا منراج واما
 الاجار احد منها في هذه الاوصاف كقفا كالاكبر في الصبح
 والانبساط وفي هذا التبرين بالبرهان جدها كالاكبر كاس
 الاجار فاصفا صافيا منجها لاجار كالتبرين الذي في جدها الاكبر
 التام الا ان هذه الاجار النافذه من الاكبر في حاله النافذه الجده
 الكمال والغرض من التبرين التبرين لاجار الاكبر ان لا
 احد التبرين بالاحاله النافذه وهذا الاصل اننا نعرف بمراتب الحكاه
 وهي مقارنته لاجار والاخرى **المقدّمه** في ميزان الطبيعة
 وذلك ان الذهب جوهرا في الاولى والفضة باره بانه في الاولى
 والخاص جوهرا في الثاني وكذلك باره في الاولى واما في الثاني
 والمخارجين جوهرا في الثاني بانه في الثالث ولا سبب باره في الثاني بانه
 في الاولى والخاص جوهرا في الاولى وفي الثاني والبرهان باره في
 في الثاني فذهب مقابل الفضه والذهب مقابل الفضي والتبرين
 مقابل الفضي والمخارجين والاسبب مقابل الذهب والذهب
 حائل الذهب والفضي حائل الذهب في المراج مع نياره الطاهر
 والمخارجين والخاص حائل ايضا في المراج ومقابلان له في الثاني
 والتبرين مقابل المراج فذا ذكر الجدها من الاجار فالتبرين

ان كان معك في المراح فيكون خارجا عن السبعة في المراح ولذا
 اذا امتزج احدى من العارن السبعة كان في حكم هذا السبعة
 العلة المرافعة في المراح كان المركب غير متجانس فيكون صلبا في حكم
 احد اجزاء السبعة في المراح لانواع المركب من النحاس والفضة والذهب
 على القسا حار باربار في المانه كالحناس وهذا المركب اذا انقسم الى
 اجزاء السبعة فكل منها حار باربار في تلقى المرح الا انه فلا يخرج عن
 الخاصية واللا ينقلب لكل له الذهبية كونه داخل في سبعة السبعة
 والطلح في المراح يخرج من الارض من بين الاكسجين او من المراح النيران
 او عند المراح وكلها مفسودا في علم المراح الفلاسفة
 من بين الطبائع وهي السبايط الا انه في فلسفة الناجار واليهود
 والماء باربار والارض باربار في كل خرج منها جزء من هذه الكيفية في كل
 جزء جسد من الاجزاء السبعة ثمانية اجزاء من النحاس لا يخرج عند
 بعض الفلاسفة وحلي هذا المرح في الذهب جزءان من الماء وجزء
 من الماء وجزءان من الارض وثلاثة من الهواء وفي الفلاسفة جزء
 من النار وجزءان من الماء وجزءان من الارض وثلاثة من الهواء
 وفي الحديد جزء من النار وجزءان من الماء وثلاثة من الارض وجزءان من الهواء
 وفي النحاس جزءان من النار وجزءان من الماء وثلاثة من الارض وجزءان من الهواء
 وفي النحاس في وفي النحاس جزء من النار وثلاثة من الماء وجزءان

من النار

من الارض وثلاثة من الهواء وهذه المذكورات موزون السبايط الظاهرة في الارض
 فالنحاس الظاهر حار باربار في الارض وخبثه في المراح يخرج من النار وجزء من
 الباربار وهو الصلابة في النحاس فيكون الخبث من كبريتا من عشرة اجزاء
 قد مر في كتابنا ان ينقسم هذا الخبث الى اربعة اجزاء من النحاس الظاهر يندل من
 الخبث العنيفة في المراح فاذا تركيب من من النحاس العنيفة مع من من الذهب
 يكون المخرج منها كبريتا وثلاثة اجزاء من النار وثلاثة من الماء وثمانية
 من الارض وثمانية من الهواء وفي نصف هذا المخرج جزءان ونصف من النار
 وجزءان ونصف من الهواء وجزء من الماء وثلاثة اجزاء من الارض فكلها في سبعة
 اجزاء فيكون ظاهر حار باربار ونصف من اجزاء السبعة والباقي حار في وجزء الارض
 ومعك في المراح والذهب في هذه المراح في اجزاء السبعة من الاجزاء التي نصفها
 ارض ونصفها ماء فاذا زان هذا النجم وظهر الحديد الباقي طاهر من الاضاح
 وفي هذا الحديد جزءان من النار وجزءان من الماء وجزءان ونصف من الارض
 وجزءان ونصف من الهواء فيكون زائد على الذهب نصف جزء من الارض
 واقصا نصف من الهواء واثني عشر المراح في ثلث المراح من الهواء كان في
 الكيان غير الذهب لكامل وهذا التفسير لا يكون الا في المراح من الاجزاء
 واما على رأي الجمهور فان في الذهب ثلثة من النار واثنا من الماء واثنا
 من الارض وثلاثة من الهواء والطلح وفي الاسرار ثلثة من النار واثنا
 من الماء وثمانية من الارض وثمانية من الهواء وفي الحديد ثلثة من النار واثنا

في كل واحد من اجزاء السبعة
 حار باربار في المراح

من الماء سثنين الاخر اثنان من العوام وفي الفلح ثلثون من الماء اثنان من الماء اربعين
 الاخر خمسة من العوام وفي الفلح اربعين من الماء اثنان من الماء خمسة من الماء اثنان
 من العوام وفي الفلح اربعين من الماء اثنان من الماء خمسة من الماء اثنان من
 العوام وفي الفلح ثلثون من الماء اثنان من الماء ثلثون من الماء اثنان من العوام
 للبحر سثنين فتركيب من الذهب والفضة والفضة والفضة والفضة والفضة والفضة
 ففي كل جزء ثلثون ونصف من الماء اثنان من الماء ثلثون من الماء اثنان من الماء
 ونصف في كل واحد عشرة وهذا الجسد في نصف الذهب الثانيه واربعة
 نصف الذهب الاول وهذه المذكورات موازين الغياط والكميات والاعلى
 الاطباء واكثر الحكماء الذهب جزان من النار جزان من النار جزان من النار جزان
 من العوام والفضة جزان من الماء جزان من الماء جزان من الماء جزان
 من العوام وفي الفلح ثلثون من الماء اثنان من الماء اثنان من الماء اثنان من العوام
 وفي الفلح ثلثون من الماء اثنان من الماء ثلثون من الماء اثنان من الماء اثنان من العوام
 من الماء جزان من الماء جزان من الماء جزان من الماء جزان من الماء جزان من الماء
 من الماء جزان من الماء جزان من الماء جزان من الماء جزان من الماء جزان من الماء
 اذا انقسمت الى جزين ففي كل جزء جزان ونصف من النار جزان من الماء جزان
 من الارض جزان من العوام والفضة فيكون حاراً في نصف الذهب الثانيه
 واربعة في نصف الذهب الاول وهذه المذكورات اقسام من ميزان الغياط
 ولكن لغزيل الحساب وهذا كذا ومن فاعبه ان يكون في النار

في الذهب

في الذهب الاول جزان من النار جزان من الماء وفي الذهب الثانيه اربعين
 من النار جزان من الماء وفي الذهب الثالثه سثنون من النار ثلثون من الماء وفي الذهب
 الرابعه ثمانية اجزاء من الماء اربعين من الماء وهذا ميزان في التركيب والكميات
 وعليه موازين الفداء المقتضى في موازين الحجم وذلك ان الذهب
 قليل الحجم كثيف المقدار وزناً وبخار به الزهر في الثقل وحجم لا سرب له عليه
 بمقدار ثلثه والحدود بين عليه بمقدار ثلثه والحدود بين الزهر في الماء
 الذهب والماء من الذهب باء في الحجم ٦١ ومن لا سرب ٥٩ ومن الفضة
 ٥٤ ومن الفلح ٦٢ ومن المصاحف ٦٤ ومن الفلح ٦٤ ومن الفلح ٦٤
 ٦٦ وهذا هو المقياس في الموازين في الظاهر والمباين في الموازين
 في غير الموازين في الارض سثنون من الماء وسثنون من الماء وسثنون من الماء وسثنون
 فيكون جزان من الارض سثنون من الماء وسثنون من الماء وسثنون من الماء وسثنون
 الذهب كمال ما في حجم بمقدار حجم جزان من الارض فان في الذهب جزان من الارض جزان
 من الماء ثلثون من الماء ثلثون من الماء ثلثون من الماء ثلثون من الماء ثلثون
 من الماء وثمانية اجزاء من النار ثلثون من الماء ثلثون من الماء ثلثون من الماء
 من الماء وثمانية اجزاء من النار ثلثون من الماء ثلثون من الماء ثلثون من الماء
 وحجم البساط في خمسة وثلاثون مكاناً الذهب في الارض من الذهب الثانيه
 جزان من الارض جزان من الماء ولا يحجب اقل من الذهب كمال البساط في ما
 حجم العناصر في الفلح ابيض فاه جزان من الفلح ابيض فاه جزان من الفلح ابيض فاه
 في الذهب من النار جزان من الماء وفيه جزان من الارض جزان من العوام

في الذهب
 في الفلح
 في الارض
 في الماء

فكلما انقضى شجر من حجر البساطين سبعين سنة كان النار العظيمة
 في النحاس جزان والاسبر والارض الثلثة لجزء والعماد جزان والبلية ثمانية
 فاذا اخرج جزء من الذهب يخرج من النحاس العبيط ثم المالك كثر من حجر الاجزاء الثلاثة
 من الذهب في النصف من هذه الاجزاء الثلاثة كان كل جزء في حجر الذهب والذهب ولكن في
 مقدار اثنين من كاهن وهذا وزن اسير العبيط وهو وزن الحجر في النصف ثلثة
 صبيون واثنتون من حجر النحاس الباطن وسنة وثمانون من حجر النحاس
 وهذا الحجر لا يتقابل ليعين الذهب في النار ويخرج من الذهب ظاهر ويا حقا
 في السابغ ذابوا في الزنك الذي السبع والتمثال في تحت هذا الحجر في الحج
 لكنه من لا حشر في علم الميزان وهذا ما كثر الكلام في غاير الكان واسبغ
 من بناء من حجاب كلف هذا الحجر ميزان الالوان واصولها حمر صفراء
 وسواد وبياض والصفرة لون النار والحمرة لون الهواء والسواد لون الارض
 والبياض لون الماء وفي الذهب جزان من الماء والبياض وجزان من
 السواد لا يفي والحاصل بينهما زرقه وهذه الزرقه انما هي حشر ثلثة من الحج
 الخارج حصل صفرة كاملة في الصفرة وصارت هذه الصفرة ثلثة من الحجر النادر
 مائة في الحجر فحصل في الذهب لون كامل وفي في العيار وهذا اللون يحصل
 الاخذل الخارج للام بسبب الطبع الام بالحجر المعدن المعدن في النار النادر
 للوجي عند الالواح واليها من صفرة جزان من البياض واربعة
 من السواد جزان من الحمرة فالحاصل منها اللون المسكي وهذا اللون انا

اجتمع

انما اجتمع ما به من اجزاء من الصفرة النادر يحصل النحاس الاحمر الى السواد
 والصفرة ولا يظهر فيها الصفرة الكثرة لثقله سواد الارض والحجر والبياض والاحمر
 بالحجر النادر واما الاسبر فثمة ثلثة من الصفرة وثمانون من البياض
 خمسة من السواد واربعة من الحمرة وفيه ثلثة من البياض المائل الى الماء على
 الصفرة والحمرة وثلثة السواد على الماء لثقله وثلثة الماء فصار بطون
 الماء اربعة اجزاء واما الفلح فثمة ثلثة من الصفرة وخمس من الحمرة واثني
 من السواد وجزان من البياض وفيه ثلثة من البياض المائل الى الماء بالسواد
 والعلوم راسبا في بطون الماء فخرجت في ثمة ثلثة من الصفرة وثمانون من البياض
 المائل الى الصفرة وثلثة من الصفرة واربعة من البياض اثنان
 من الحمرة خمسة من السواد فحصلت في ثمة ثلثة من الصفرة وثمانون من البياض
 اربعة من الصفرة اثنان من الحمرة اثنان من البياض خمسة من السواد فصار
 الحجج احمر اربعة مائة الى الزرقه واما الكزيب فثمة ثلثة من الصفرة خمسة من
 الحمرة واربعة من البياض ثلثة من السواد الا ان السواد في ثمة اربعة من
 السواد واربعة من البياض وثلثة من السواد فصار ثمة ثلثة من الصفرة وثمانون من
 البياض واربعة من السواد واربعة من الحمرة وثلثة من البياض المائل الى الماء
 في الهواء الكون في الارض اربعة من بيرون الماء فحصلت في ثمة ثلثة من
 من الحجر على هذه الحالة فظهر في البياض الماء مائة الى الزرقه واما الفلح
 فثمة اربعة من الصفرة واثان من البياض ثلثة من الحمرة اربعة من السواد
 وحاصلها صاها كالماء الا ان كان في النصف بالحجر المعدن المعدن في

والذهب والكبريت والصبر والبرص والنفخ والطراش والنفخ والاشايج والنجاس
والأند ووراء السخا والنب والجلود والتركيب كانه من هذه الاشياء
التي من ينحوي ولا يفر منها التركيب الاول الحاصل من الخاس الكلس واليا
العشر المستفطر من النيب والمراج والباريط صلبا وان عد حر و
الاجزاء فان يولد الخاس اذا التفت بهذا الاسم العذب يكون خالصا من
املاح الماء العسر واذا وضعت هذه الخلاصة بعد انقائها من اربعين
لغزول في الزر الطنصيد وضعت بسبع فصصا ثلث بدين العنبر ثم يلقى
منه جزء على عشرة جزء من الغمر الموزن فتصير شمسا كالماء العباب
التركيب الثاني ان يؤخذ جزء من الرصاص المطهر وجزء اخر من
الزهر وكلسان بضعه الموزن ثم يلقى في قدر من الحديد ثم يصب
على عشرة من الخاس المطهر يكون خضرا صفرا ويترك للجلود ان يفتق في غايه
الكل التركيب الثالث ان يذوب الحديد بدين الخاس حتى يمتنع ويصير
رغيفا فاقر يلقى منه جزء على عشرة من الفضه المذوبه يصير ذهبيا للجلود
والتركيب الرابع ان يكتسب لاسب بالمراج ثم يصب بالزهر الحاصل او
الحديد الحاصل حتى يصير احمر كالخاس ثم يلقى جزء منه على عشرة لصبر
من الفضه الموزنه ويصل على الذهب يميزان النعوم وقد قام ذهبانا
على الخلاص والتركيب الخامس ان يؤخذ جزء من الخاس المذوب
وغيره من لاسب المستحق فيطالان بالنار الغنيه حتى يمتزجا ويصار احمر

واحد

واحد ثم يلقى منه جزء على عشرة من الغمر المذوبه شمسا مع الجلود والتركيب
السادس ان يؤخذ جزء من الحديد المذوب صبرا من الخاس المذوب يمسك
مركبا سرب للذوب ثم يلقى منه جزء على عشرة من الغمر الموزن فتصير رقيقه
على الخلاص للجلود والتركيب السابع ان يصب الذهب بالزهر المستخذ
من الخاس الحاصل باده المصفر فيصير الذهب كالخاس ولا يذوب عن غدا
الاول عروضا وجزء منه على عشرة من سفال من الفضه الموزنه فتصير شمسا
فاما للجلود الذي يلقى على الرصاص والجلود والتركيب الثامن ان يؤخذ
جزء من الرصاص المستحق المحمر من الخاس المذوب وجزء من الحديد
المذوب وجزء من الخاس المذوب وجزء من النمس المحمر وجزء من النمس النابت
الشمع بدين العنبر ثم يلقى في جزء منه على عشرة من الغمر الموزن بعد ذلك
هذه الاجزاء السبعة بالبا المخلطه فتصير شمسا فاما على جميع الاشياء
للجلود التركيب التاسع وهو كايون من اركان الحجر قد اشار اليه
الامام سيار بن الحبان ثم يقول ان الرجل ان كان في الطالع وقطرت
الماء النفس من الوبر من البصر وقطر الميز الغمر من المقاطعة وافق ان
يكون واقفا لا يستقامه فان الرجل ينقلب من طبع النخسه الى
طبع السعور في اسرع وقت من الخ المصبه هذا اشار اليه
الرجل في الطالع مع ربع النسل المثلثه لجزء من الربع مع جزء من
النفس وهو لا طيل وقد اشار به بالزهر الغمر الى شمس اجزاء من

الفر المصنوع وهذه الاجزاء المثلث اذا اتخذت بنا من الذهب يصير احمر
شبه بالسواد الرجل واما بعد الطاهر الحمر الواحد من الحديد
الاحمر وبعد ما يجمع الى مائة اجزاء من النقر وبعد الطاهر الى مائة
اجزاء من الفضة هذه الاجزاء العشرة بعد خلوها بنا الى السبب يغلب
الى الذهب الكامل وهذا من خواص الاسرار والميزان التوكيد لكان
ان الصفة الماخوذة من اى ميزان كان بلوغه منها على الفضة الموزنة عشرة
عشر الى العشرة فبذلك الى الثمن بذكر السبب والجلال ^{والله اعلم}
ان يخذ النحاس من النقر او الفضة من الحديد بلدرب في شمع
كلها بالبريق للصول ويد من البصير للقطر من الشعر والبراق والعتاب
والجود المحال لاجل الميزان ثم يلقى جزء منه على عشرة من الفضة الموزنة فيقوم
على الخلاص بالجلال والاحمر ان يلقى جزء منه على ثلث من النقر
ثم يوصى هذه الاجزاء مع جزء من النحاس وجزء من الفضة وجزء من الذهب
ويضع في الماء المصعد ويزيد فيها نارا حتى يصبغ الزهرى والعتاب
ثم يجمع الاجزاء من البصير ثم يلقى جزء منه على عشرة من الفضة الموزنة
فيقوم على الخلاص بالجلال وليس قريب منه ان يخذ الخالص
ويصعد عشرة دراهم النقر والعتاب حتى يجمع بجزء من البصير ثم يلقى
بالشمع حتى يكون احمر او قهريا ثم يلقى جزء منه على عشرة من الفضة الموزنة
احالها الى الثمن لاجل الجلال فاما على المعادن والدرهم والخلع من

ولو شمع مرة ثالثة بلين الحدة ثم تحمر الفضة او الحديد او الكبريت
النحاس او الذهب يصير كلها احمر احدا الصا صا بياضا صا بياضا صا بياضا
على عشرة من مثالا من الذهب الجاه وهذا الخارج من اجزاء الخلاص
وهذا الذهب فضة في الطاهر وذهب في النقر واللين وقبول
الاصباح وهذا ثمانية الكلام في التوكيد كما بينت الاحبار
منها التوكيد وهي ان يدرك كل واحد من الاحبار النقرة مما يزل الاصباح والاشارة
الغريبة منها يكون العاطف مع الاكامل ومما تله ويصير الكمال الى الصفة والجلال
وهما بين الاوان الذهب المثلث يغلب على العاشر الى ثمانية عشر في طرا في العاشر
وهذا الذهب اذا شمع بشرط من الفضة الخاصة يكون ذهبيا كالا في الصا
ولا يترك فيما لا يغيب واما ان اربل الذهب بلباه المحرقة او حلق مما يصل الى
ثلثين فطرا في الصاير ولا ينقص من الذهب صلا واذا شمع هذا الذهب عتله
من الفضة الخاصة يصير للجمع ذهبيا كالا وكان الفضة اذا شمع بلا شمع المحرقة
واذا شمع الذهب الكامل اجزاء يجمع للجمع واما ان يصيب من شمعة الفضة حتى
تكون احمر كالنحاس ولكن اسمها لم يكن عارفا بجمع الاجزاء الناقصة بخلاف
النراج وبلين العذراء المحلول بجمع النحاس وكذا سائر الاجزاء الناقصة اذا
كانت مطهرة بالاغلاق المحلول ان يكون احمر منها مما يغلب بالذهب لا يبق الفضة الا
ان الذهب من ينجح انا للفضة بالجدد بدون الاختلاط ولا كان
من الاوان فانه لا يفتقر من الاسرار والذهب في المراتب ان

بالنهرين يريان الفخاس مع الملح والشب والخل ثم يسل حتى يثقل اللعنة صافيه من
الاملاح ثم يوضع في القدر ويصفى النهرين ويترك صاعدا على النار بعد ذلك
تكون غامسا طاهرا اصفر كاشد في اللون وكما الذهب في الصفاء وهذه لا تزيده
قبل زوبها اذا شرب كانت وصارته اكبر صافيا في خايز الكمال
ومن الاقازان ايضا المصطرون واحسنها النهرين المصفون برائحة الحديد
او الفخاس من المصطرون برائحة الاسرب او الرصاص او الثوبيا او الزاج او الزنجفر
او الزنج او الكبريت او النجاس او الرقيا واتقوا النجاس الشائب به وبالجمد
الفخاس ولا يذنبها من الشب الكلس لئلا يختلط بالذهب الخارج منها بعد
الغسل بالنهرين يصفى ويصفى بارج الذهب كماله وان اسقى النهرين بالثابت
بهاره النجاس كان الذهب الخارج منها ايضا غصبا وهو من قبل الفخاس
واما النهرين المصفون برائحة الحديد والذهب فان كان بعد حمله برائحة اكبر
او الرصاص فليجهد الخارج منه اكبر في غسل الفخاس الى القفصه البيضاء
واما ان كان حمله عجائز الحديد او الفخاس من الحديد والجمد الخارجين
منه بعد خلاد من حبل شتر النهرين والذهب بارج الذهب ان كان
احمر وعاريج القفصه ان كان ايضا والمصفون برائحة الكبريت فتخرج
عنه حبل بالبار وطعيد احمر بارج الذهب ويخمد في خايز الكمال
وكذا المصفون برائحة الاسرب او الرصاص ان احمر كالسار النهرين من ح
بالذهب بالبار في النهرين والابن والصفاء واما اذا ما لجحد بل الحمر

فصيران

فصيران فصفى خالصا بالخارج النام واما الاقازان للسماء بالنهرين في حرف القدر
فهو الكابن من اجساد الثلاثة صفا جدا في الثلاثة في نديس النهرين
مع شرب النهرين من السطون والنهرين العنيفة مع النهرين بطلب الى الذهب
الكمال في السكب الواحد بهذه الاقازان وهذا من الاسرار العنيفة في علم النهرين
والا قرب منه اقازان النهرين والشمس في شرب النهرين والاحسن جزء من الذهب
والشمس من الفخاس مع ثقله اطرس من القفصه الخالصه بشرط ان يكون الفخاس
خارجا من نجاس الحكماء المدبر بد من البقيض والاملاح في النهرين فخر منه
والشمس الخضر من المشوي ونصف من النهرين والخارج منه صفه خالصه في
قائز الكمال والشرط فيه سكب الحديد بالنهرين صفا بعد ذوب الحديد في
والنحاس والنظرون وطع القلي وكذا سكر من الحديد وجزبان من الذهب
مع ثقله من النهرين بها كماله يحمى من السمات والخل من ولا يدسوه على
علم السكب والخل من والرواس وهذا الذهب ثابت كالمعدن في السمات
لما بالخلال ولا بد منه من ذوب الحديد بوزن الانقاس والاحسان
بل بعد التجهيز بالبار الحاد واطلاق للخلاد من من العوام يتكامل القفصه
واما المتلحظه النهرين فخر من الاسرب المصفى بخلاد هذه الخارج او الموشاة
النهرين او الخارج الاحمر الشاي وجزر من القفصه وشمسها من الذهب الثابت
طالخارج منها بعد ذوبها بالنهرين المصفون النهرين بغير زوبها كمالها
فاما على الاستحسان والخلاد من واحسن منه الاقازان التي اعج

ويزن السدس ان يكون بين الكوكبين ستون درجة ويزن السبع
 ان يكون بين الكوكبين ثمانون درجة ويزن الثامن ان يكون بين الكوكبين
 مائة وثمانون درجة ويزن للتقابل ان يكون بين الكوكبين مائة وثمانون
 درجة وفي المقارنة فنية وهي الخمسة ونسبة النحر وهي الثلثة
 وفي السدس فنية وهي نسبة النصف ونسبة الثلث والربع والخم
 والسادس والخم وفي الثمانية نصف وثلث وربع وخم وسادس
 وثمان وخم وفي السبع نصف وثلث وربع وخم وفي المقابل
 نصف وثلث وربع وخم وسادس وثمان وخم فاذا كان الجسد
 الطالع في الوزن عطارا وجب المزاج مثلا وكان طلوعه من الاوزان
 المتخلفة الجبل فبينه وبين الشمس ميزان المقارنة يكون الجبل شرف الشمس
 اشرف فنقلب هذا الجبل الى الشمس الثلث او الخمس واما اذا اخذ
 خمسة عشر فتراها من هذا الجبل ونسبة عشر فتراها من الشمس يكون
 الخارج منها ذهبيا كاملا في العيار يكون ميزانها من درجات المقارنة والشمس
 ولكن لا ينقسم على الذهب في الخلاص لعدم انقلابها الى حيز الذهب
 بيزان الميزان الا ترى ان الحبيب ينقلب الى اللبنة المخذلة عقلا
 معلوم من لا تقدر ولا تزن هذا المقدار او نقص لا يوجد الا في الذهب
 المطهر لما اذا كان هذا الجسد الطالع في طالعها من الجوز
 مثلا وينتهي بين الشمس ميزان السدس ينقلب الى حيز الشمس
 بنسبة



بنسبة هذا الميزان وكذا الحال في سائر الاوزان وكذا ان يعلم ان الذهب
 اذا كان ناقصا في العيار لا بد ان يكون فضة وان الفضة بمصر
 من جانب الجسد المائل وسر الميزان فيه يكون خمسة اجزاء من الكوكب
 اثنان وهو ستة واثنتون درهما ذهبيا كاملا واذا قال الامام جابر بن
 الحيان من خمسة اجزاء من الذهب كجزء واحد من الكوكب في ميزان
 وقاية الكمال في الميزان اقل من العيار الى العين عقلا والخم فان
 كان الاحالة اسهل عقلا من الثلث في جميع الاوزان الا ترى ان الثلث
 من الذهب غير طريح الكوكب والى الكوكب سبعة الثلثين احسن من
 الخمسة في الميزان وهذا غايته في ميزان في مقارن الميزان
 ولا اوزان والاصل والاسهل على سائر الميزان والكمالات المختارة
 الطيبين الطاهرين والحمد لله رب العالمين وما اكتشف هذا الاسرار في
 سبيل عالمنا فخر الرحمن والاسرار كسر
 الحمد العالي الى العاصي العفو الجليل في سنة ١٢٣٢



این کتاب در علم طب است
و این کتاب در علم طب است
و این کتاب در علم طب است

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

وآل محمد الطيبين
الطاهرين
الذين هم خير
الخلق بعد نبيهم
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

وآل محمد الطيبين
الطاهرين
الذين هم خير
الخلق بعد نبيهم
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

وآل محمد الطيبين
الطاهرين
الذين هم خير
الخلق بعد نبيهم
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

وآل محمد الطيبين
الطاهرين
الذين هم خير
الخلق بعد نبيهم
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

وآل محمد الطيبين
الطاهرين
الذين هم خير
الخلق بعد نبيهم
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

وآل محمد الطيبين
الطاهرين
الذين هم خير
الخلق بعد نبيهم
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

وآل محمد الطيبين
الطاهرين
الذين هم خير
الخلق بعد نبيهم
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
وآل محمد الطيبين
الطاهرين
الذين هم خير
الخلق بعد نبيهم
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين



خطی « فهرست شده »
کتابخانه

۱۲۵۲۹